

آداب
شهر بستری‌ها

خیار پنبه طلا

سیندی کتی | تصویرگر: مایکل مور
مترجم: خورشید همتی آهویی

دیان
۱۳۹۳



«هورا سیب زمینی، وای پسر، هورا سیب زمینی.»

جیمی و جری در حال آواز خواندن وارد کافه‌ی سیب زمینی شهر سبزی‌ها شدند. جونیور و لورا سخت مشغول کار بودند تا برای بیمارستان شهر سبزی‌ها پول جمع کنند.





لورا صدا زد: «جونپور! مشتری!»

جونپور نگاهش را به آن طرف چرخاند. بعد به زور از سر نوشیدنی اش که شیرموز بود بلند شد و میزی را به جیمی و جری نشان داد که بنشینند. لورا از یک میز دیگر سفارش می گرفت.

جونپور

و لورا در کافه‌ی شهر سبزی‌ها
 حسایی سرگرم کار کردن اند تا برای
 بیمارستان شهر یول جمع کنند. ولی جونپور که
 دوست دارد پولدار شود از کار استعفا می‌دهد و به
 کتاب‌فروشی گنجینه می‌رود. در آن‌جا از طریق یک
 کتاب بزرگ وارد مزرعه‌ای می‌شود. در مزرعه هم
 مجبور است به عنوان کارگر مزرعه کار کند اما
 بعد اتفاق جالبی می‌افتد ...

